



# اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۷۱

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی  
آموزشیار: آقای سید روح الله موسوی

## مقدمه

بحث مفاهیم در کتب اصولی از دیرباز به عنوان یکی از بخش‌های مهم، مورد توجه علمای اصول و فقها بوده است؛ چرا که اهمیت آن در استنباط احکام شرعی آشکار بوده و هست.

کلام دارای مدلول‌هایی است که از آن جمله می‌توان به مدلول مطابقی و مدلول التزامی اشاره کرد.

در این درس به بیان این دو مدلول پرداخته و جملاتی که دارای این گونه از دلالت هستند مورد بررسی قرار خواهند گرفت. ویژگی‌های مدلول التزامی که آن را از مدلول مطابقی متمایز می‌سازد و نیز تبیین سنخ و شخص حکم و هم چنین تعریف مفهوم، از مباحث مهمی است که در این درس به آنها پرداخته شده است.

آشنایی با علم منطق در مبحث دلالات می‌تواند کمک شایانی به درک بهتر این مبحث نماید؛ زیرا ما را با انواع دلالت در کلام، آشنا می‌کند.

## متن درس

## تعريف المفهوم

الكلام له مدلول مطابق وهو المنطوق، وقد يتفق أن يكون له مدلول التزامي و المفهوم مدلول التزامي للكلام و لكن لا كل مدلول التزامي، بل المدلول الالتزامي الذي يعبر عن انتفاء الحكم في المنطوق اذا اختلت بعض القيود المأخوذة في المدلول المطابق، فقولك: «صلاة الجمعة واجبة» يدل بالدلالة الالتزامية على أن صلاة الظهر ليست واجبة ولكن هذا ليس مفهوماً، لأنه لا يعبر عن انتفاء نفس وجوب صلاة الجمعة، أي انتفاء حكم المنطوق. و تحصل الدلالة الالتزامية على انتفاء الحكم المنطوق باختلال بعض القيود بسبب ان الربط الخاص المأخوذ في المدلول المطابق بين الحكم و قيوده قد اخذ على نحو يستدعي انتفاء الحكم المنطوق بانتفاء ما ربط به.

ولكن ليس كل انتفاء من هذا القبيل للحكم المنطوق مفهوماً أيضاً بل اذا تضمن انتفاء طبيعي الحكم المنطوق، فزيد مثلاً قد يجب اكرامه بملاك «المجاملة» و قد يجب اكرامه بملاك «مجازاة الاحسان» و قد يجب اكرامه بملاك «الشفقة» و هكذا، فاذا قيل: «اذا جائك زيد فأكرمه» فوجوب الاكرام المبرز بهذا الكلام لا بد أن يكون واحداً من هذه الأفراد للوجوب. و لنفرض انه الفرد الاول منها مثلاً، و هذا الفرد من الوجوب ينتفي بانتفاء الشرط تطبيقاً لقاعدة احترازية القيود و لكن هذه القاعدة لا تنفي سائر أفراد الوجوب الاخرى و لا يعتبر ذلك مفهوماً، بل المفهوم أن يدل الربط الخاص المأخوذ في المنطوق بين الحكم و قيده على انتفاء طبيعي الحكم بانتفاء القيد، فقولنا: «اذا جاء زيد فأكرمه» في المثال المتقدم، انما يعتبر له مفهوم إذا دلّ الربط فيه بين الشرط و الجزاء على إنه في حالات انتفاء الشرط ينتفي طبيعي وجوب الإكرام بكل أفراد الآنفه الذكر. و من هنا صحّ تعريف المفهوم بأنه: انتفاء طبيعي الحكم المنطوق على ان يكون هذا الانتفاء مدلولاً التزامياً لربط الحكم في المنطوق بطرفه.

## مفاهیم

منظور از مفاهیم در این مبحث، جملاتی است که دلالت بر «مفهوم» دارند. مفهوم به چیزی گفته می‌شود که از جمله فهمیده می‌شود. به تعبیر بهتر، آنچه که از مفردات و ترکیب آنها به ذهن انتقال می‌یابد، مفهوم نام دارد.

مقدمه‌ای پیرامون تعریف مفهوم

یک کلام دارای دو مدلول می‌باشد:

الف) مدلول مطابقی که همان منطوق است.

ب) مدلول التزامی که همان مفهوم است.

از دید اصولی هر مدلول التزامی، یک مفهوم تلقی نمی‌شود، بلکه باید دارای دو ویژگی باشد که در بحث بعدی بیان خواهد شد. از سوی دیگر، مفهوم، یک نوع مدلول التزامی است. ارتباطی هم که میان مفهوم و مدلول التزامی وجود دارد، عموم و خصوص مطلق است.

مثال مدلول مطابقی

اگر مولا بگوید: «اگر زید آمد او را اکرام کن»، در این مثال، مدلول مطابقی، «وجوب اکرام زید» است. گاهی اوقات کلام تنها در حد مدلول مطابقی باقی نمی‌ماند، بلکه دارای مدلول التزامی نیز هست. به تعبیر دیگر، کلام در کنار دلالتی که بر مدلول مطابقی دارد، بر مدلول التزامی هم دلالت دارد. مدلول التزامی در الفاظ کلام دیده نمی‌شود، بلکه از ترکیبی که در جمله وجود دارد فهمیده می‌شود.

## تطبیق

تعریف المفهوم

الكلام له مدلول مطابقی و هو المنطوق و قد يتفق أن يكون له مدلول التزامی و المفهوم<sup>۱</sup> مدلول التزامی للكلام<sup>۲</sup> ولكن لا كل مدلول التزامی.

تعریف مفهوم

یک کلام دارای مدلول مطابقی است که همان منطوق می‌باشد و گاه می‌شود که این کلام دارای مدلول التزامی نیز باشد. مفهوم، مدلول التزامی کلام است، ولی هر مدلول التزامی، مفهوم نامیده نمی‌شود.

Scol: ۰۳:۴۶

## دو ویژگی مدلول التزامی

مدلول التزامی باید دارای دو ویژگی باشد تا عنوان «مفهوم» بر آن مترتب شود:

ویژگی اول مفهوم

الف) باید بیانگر انتفاء حکم در منطوق در صورت انتفاء قید مأخوذ در منطوق باشد.

<sup>۱</sup>. مبتدا.

<sup>۲</sup>. جار و مجرور متعلق: «يكون» مقدر.

مثلاً در جمله: «اذا جاء زيد فأكرمه» اگر مدلول التزامی کلام چنین باشد که: «هرگاه زید نیامد، اکرام او واجب نیست»، در این صورت مدلول التزامی، خصوصیت فوق که در مفهوم لازم است دارا می‌باشد. به تعبیر بهتر، آمدن زید، قیدی است که در منطوق (وجوب اکرام زید) اخذ شده است؛ یعنی وجوب اکرام زید متوقف بر آمدن او شده است. پس اگر زید نیامد و آمدن وی منتفی شد، وجوب اکرام هم منتفی است.

#### نکته

گاهی مدلول التزامی کلام واجد چنین خصوصیتی نیست. برای مثال، وقتی مولا می‌گوید: «صلاة الجمعة واجبة»، مدلول مطابقی این جمله، «وجوب نماز جمعه» و مدلول التزامی آن «عدم وجوب نماز ظهر» می‌باشد. ما در این جا انتفاء حکم منطوق را شاهد نیستیم؛ حال آن که لازمه مفهوم این است که حکم منطوق، منتفی شده باشد. حکم منطوق (وجوب نماز جمعه) باقی است، در حالی که در مدلول التزامی، وجوب نماز ظهر منتفی اعلام شده است؛ لذا این وجه نمی‌تواند مفهوم مصطلح اصولی باشد؛ زیرا بیان شد که مفهوم مصطلح زمانی پدید خواهد آمد که با انتفاء قید، حکم منطوق نیز منتفی شود.

**سؤال:** چرا به موجب انتفاء قید در منطوق، حکم در منطوق منتفی می‌شود؟

**جواب:** به علت ربط خاصی است که در منطوق میان قید و حکم وجود دارد؛ همان ربط خاصی که منشأ پیدایش مدلول التزامی شده و مفادش انتفاء حکم منطوقی است که قید آن منتفی شده است.

#### تطبیق

بل المدلول الالتزامی الذی یعبر عن إنتفاء الحكم فی المنطوق<sup>۱</sup> إذا<sup>۲</sup> اختلّت بعض القيود المأخوذة فی المدلول المطابقی. (نه همه مدلول های التزامی) بلکه مدلول التزامی که بیانگر انتفاء حکم در منطوق باشد، اگر برخی از قیود که در مدلول مطابقی اخذ شده‌اند، مختل شوند.

فقولک: «صلاة الجمعة واجبة» يدل بالدلالة الالتزامية على أن صلاة الظهر ليست واجبة و لكن هذا ليس مفهوماً، لانه لا يعبر عن انتفاء نفس وجوب صلاة الجمعة، أى انتفاء حكم المنطوق.

پس این که گفته می‌شود «نماز جمعه واجب است» به دلالت التزامی دال بر آن است که نماز ظهر واجب نیست. ولی این دلالت التزامی را نمی‌توان «مفهوم» نامید، چون این مدلول التزامی بیانگر انتفاء حکم منطوق- که وجوب نماز جمعه باشد- نیست.

و تحصل الدلالة الالتزامية على انتفاء الحكم المنطوق باختلال بعض القيود بسبب<sup>۳</sup> ان الربط الخاص المأخوذ فی المدلول المطابقی بین الحكم وقیوده.

۱. صله «الذی».

۲. اذا شرطیه.

۳. «بسبب»؛ جار و مجرور متعلق به «تحصیل».

حاصل شدن دلالت التزامی از انتفاء حکم منطوق در صورت انتفاء قیده‌های آن بدین سبب است که ربط خاصی در مدلول مطابقی بین حکم و قیده‌های آن اخذ شده است؛ به صورتی که با منتفی شدن آنچه که به حکم منطوق ربط یافته است خود حکم منطوق نیز منتفی می‌شود.

قد أخذ علی نحو يستدعی انتفاء الحكم المنطوق بانتفاء ما ربط به.<sup>۱</sup>

(این ربط خاص که در مدلول مطابقی بین حکم و قید اخذ شده است) به صورتی اخذ شده است که استدعا دارد حکم منطوق با انتفاء آنچه که به حکم منطوق ربط یافته است، منتفی گردد.

Sco۲:۱۲:۱۰

## ویژگی دوم مفهوم

ویژگی دوم مفهوم این است که باید در مدلول التزامی انتفاء حکم وجود داشته باشد، نه ثبوت حکم. گاهی اوقات مدلول التزامی یک کلام، ثبوت حکم است؛ یعنی غیر از آن حکمی که در منطوق ثابت می‌باشد حکم دیگری را ثابت می‌کند.

مثلاً در آیه شریفه که فرموده است: «لا تقل لهما أف»<sup>۲</sup>؛ «لا تقل» دلالت بر حرمت گفتن «اف» به والدین، دارد. در این آیه، یک مدلول التزامی وجود دارد و آن حرمت «ضرب والدین» است که همان فحوی الخطاب می‌باشد. این حرمت ضرب، مدلول التزامی آیه می‌باشد، ولی به آن مفهوم گفته نمی‌شود؛ چراکه دلالت بر ثبوت حکم می‌کند، نه انتفاء حکم. به تعبیر بهتر، خواسته ما عدم حکم در مدلول التزامی و عدم حکم منطوقی است؛ یعنی در مدلول التزامی به دنبال انتفاء حکم منطوقی هستیم، نه اثبات حکم. بنابراین در ویژگی دوم مفهوم، مدلول التزامی باید علاوه بر آن که حاکی از انتفاء حکم منطوقی به انتفاء قید باشد، باید متضمن انتفاء طبیعی حکم به انتفاء قید باشد.

## مثال

وقتی مولا می‌گوید: «زید را اکرام کن»، این وجوب اکرام می‌تواند دارای ملاک‌های متعددی باشد و به تبع ملاک‌ها، موضوعات مختلفی پیدا کند. ممکن است زید به این علت که نزد شما می‌آید و یا به دلیل عالم بودن یا فقیر بودن، واجب اکرام شمرده شود. هم چنین در خطاب «ان جائک زید فأكرمه» وقتی می‌توان گفت جمله دارای مفهوم است که با انتفاء آمدن زید، هرگونه وجوب اکرام او منتفی شده باشد. در این جا اصطلاحاً گفته می‌شود مطلق حکم، منتفی شده است.

به عبارت دیگر، شخص حکم همان حکمی است که با این قید خاص، مدلول کلام شده است و در قالب منطوق جای گرفته است. حکم منطوق، وجوب اکرام زید است که منوط به آمدن اوست. این وجوب اکرام، همان شخص حکم می‌باشد؛ لذا وقتی آمدن زید منتفی شود، شخص حکم نیز - که وجوب اکرام خود اوست - منتفی خواهد بود.

۱. مرجع ضمیر: حکم منطوق.

۲. سوره اسراء، آیه ۲۳.

## خلاصه

شخص حکم عبارت است از همان حکم منطوقی که متوقف بر قید منتفی شده می باشد. سنخ یا طبیعی حکم نیز عبارت است از همان حکم منطوق، لکن نه آن حکم منطوق خاص که منوط به این قید است؛ خواه منوط به این قید خاص - که در منطوق است - باشد و خواه منوط بر قید دیگری.

### مثال:

وقتی مولا بگوید: «ان حلّ علیک هلال شهر رمضان فصم»، در این جا یک «وجوب صم» در منطوق وجود دارد که منوط به حلول ماه رمضان می باشد. اگر گفته شود این جمله دارای مفهوم است، بدین معناست که اگر ماه رمضان حلول نکرده، پس داخل ماه رمضان نشده یا لذا هیچ گونه روزه ای بر ما واجب نیست. اگر بتوانیم مطلق وجوب صوم را نتیجه بگیریم، به واسطه عدم دخول ماه رمضان به مفهوم دست یافته ایم، ولی اگر تنها وجوب صومی که منوط بر دخول ماه رمضان است را به واسطه انتفاء دخول ماه رمضان نتیجه بگیریم، به مفهوم دست نیافته ایم.

### تطبیق

و لکن لیس کل انتفاء من هذا القبیل للحکم<sup>۱</sup> المنطوق مفهوماً أيضاً، بل إذا تضمن انتفاء طبیعی الحکم المنطوق، فزید مثلاً قد یجب إکرامه بملاک «المجاملة» و قد یجب إکرامه بملاک «مجازاة الاحسان» و قد یجب إکرامه بملاک «الشفقة».

ولی هر انتفاء حکم منطوقی که از این قبیل باشد (یعنی به سبب انتفاء قید مأخوذ در منطوق باشد) مفهوم نیست. (زیرا طبیعی حکم از بین نرفته بلکه شخص حکم است که منتفی شده است) بلکه وقتی مفهوم بر آن صدق می کند که آن انتفاء قید، انتفاء حکم طبیعی حکم منطوق را متضمن باشد. پس گاهی برای مثال زید واجب الاکرام است با معیار خوش رویی و گاهی اکرام وی واجب است با معیار پاداش نیکویی و گاهی واجب الاکرام است با ملاک مهربانی.

و هكذا فاذا قيل: «إذا جائک زید فأکرمه» فوجوب الإکرام المبرز<sup>۲</sup> بهذا الکلام لابد أن یکون<sup>۳</sup> واحداً<sup>۴</sup> من هذه الأفراد للوجوب.

هم چنین ممکن است معیارهای دیگری نیز وجود داشته باشد. پس اگر گفته شود «هرگاه زید آمد او را اکرام کن» آن وجوب اکرامی که به موجب این کلام ابراز شده، باید یکی از افراد این وجوب ها باشد. و لنفترض انه الفرد الاول منها مثلاً و هذا الفرد من الوجوب یتنفی بانتفاء الشرط تطبيقاً لقاعدة إحترافية القيود و لکن هذه القاعدة لا تنفی سائر<sup>۱</sup> افراد الوجوب الأخری.

<sup>۱</sup>. لام تقویت.

<sup>۲</sup>. صفت «الإکرام».

<sup>۳</sup> اسم «یکون»: وجوب اکرام.

<sup>۴</sup>. خبر «یکون».

و فرض می‌کنیم که این وجوب اکرام، فرد نخست از وجوب‌های اکرامی است که با انتفاء شرط، منتفی می‌شود. چون مطابق قاعده احترازیت قیود است، لکن این قاعده سایر افراد وجوب را نفی نمی‌کند. و لا يعتبر ذلك<sup>۲</sup> مفهوماً، بل المفهوم أن يدلّ الربط الخاص المأخوذ في المنطوق بين الحكم بانتفاء القيد فقولنا (إذا جاء زيد فأكرمه) في المثال المتقدم انما يعتبر له مفهوم.

و (انتفاء این فرد از وجوب به انتفاء شرط) مفهوم محسوب نمی‌شود، بلکه مفهوم آن است که ربط خاصی که در منطوق بین حکم و قید آن اخذ شده، بر انتفاء طبیعی حکم به انتفاء قید دلالت می‌کند. پس قول ما که می‌گوئیم «اذا جاء زيد فأكرمه» در مثال قبل زمانی مفهوم خواهد داشت که:

إذا دلّ الربط فيه<sup>۳</sup> بين الشرط و الجزاء، على إنه في حالات انتفاء الشرط ينتفي طبيعي وجوب الاكرام بكل أفراد<sup>۴</sup> الآنفه الذكر.

ربط در این قول، دلالت بر شرط و جزاء کند، بنا بر این که در حالات انتفاء شرط (آمدن زید)، مطلق وجوب اکرام با همه افرادی که قبلاً ذکر شد، منتفی است.

Scor۳:۳۰:۲۲

### تعریف مفهوم

مفهوم عبارت است از انتفاء طبیعی حکم منطوق به هنگام انتفاء قید؛ یعنی زمانی که قید منتفی شده و طبیعی حکم منطوق نیز منتفی شود، مفهوم به وجود خواهد آمد. البته درباره این شرط لازم است که انتفاء مدلول التزامی آن، ربط باشد که در منطوق وجود دارد. به عبارت دیگر، همان ربطی که بین حکم منطوقی و قید وجود دارد، در مدلول مطابقی آن منشأ پیدایش مدلول التزامی باشد که عبارت است از انتفاء طبیعی حکم به انتفاء قید.

پس به طور خلاصه، مفهوم اصولی عبارت است از انتفاء طبیعی حکم منطوق، به شرط آن که این انتفاء مطلق حکم منطوق، ربطی باشد.

هرگاه ربط بین حکم و قید موجب شود که ما بتوانیم در زمان انتفاء قید، انتفاء طبیعی حکم منطوق را نتیجه بگیریم، می‌توانیم بگوییم به مفهوم اصولی دست یافته‌ایم.

### تطبیق

و من هنا صحّ تعريف المفهوم بأنه: انتفاء طبيعي الحكم المنطوق على أن يكون هذا الإنتفاء<sup>۵</sup> مدلولاً إلتزامياً لربط الحكم في المنطوق بطرفه.<sup>۶</sup>

۵. مفعول به.

۲. مشارالیه: انتفاء این فرد از وجوب به انتفاء شرط.

۳. مرجع ضمیر: قولنا.

۴. مرجع ضمیر: وجوب اکرام.

۵. اسم «یکون».

۶. مرجع ضمیر: حکم.



با توجه به آنچه گفته شد، «مفهوم» عبارت است از منتفی شدن سنخ حکم منطوقی به شرط اینکه انتفاء سنخ حکم، مدلول التزامی برای ربط حکم و قید در منطوق باشد.

Sco۴:۳۳:۰۳

## چکیده

۱. کلام دارای دو مدلول است:
- الف) مدلول مطابقی که به آن «منطوق» گفته می‌شود.
- ب) مدلول التزامی که نام دیگر آن «مفهوم» می‌باشد.
۲. هر مدلول التزامی از دید اصولیون، مفهوم نیست.
۳. مدلول التزامی دارای دو ویژگی است:
- الف) نشان دهنده انتفاء حکم در منطوق با انتفاء قید اخذ شده در منطوق باشد.
- ب) متضمن انتفاء طبیعی حکم با انتفاء قید باشد.
۴. گاهی اوقات مدلول التزامی دارای ویژگی اولی نیست.
۵. شخص حکم عبارت است از حکم منطوقی که متوقف بر قید منتفی شده، می‌باشد.
۶. سنخ حکم عبارت است از همان حکم منطوق؛ ولی نه آن حکم منطوق خاص که متوقف به این قید است؛ خواه منوط به این قید خاص در منطوق باشد و خواه منوط بر قید دیگر.
۷. هرگاه ربط بین حکم و قید، سبب انتفاء طبیعی حکم منطوق در زمان انتفاء قید شود، می‌توان گفت مفهوم اصولی حاصل شده است.